

پیوند میان «سوفیا» و «صوفی» در منابع و متون کهن بر پایه روایت ابوریحان بیرونی

حجت‌الله عسکری زاده*

چکیده

در این نوشتار، روایت ابوریحان بیرونی، دانشمند برجسته جهان اسلام در مورد پیوند میان «سوفیا» و «صوفی» را مقدمه‌یی برای آغاز بحث از حقیقت حکمت و فلسفه در متون کهن قرار داده‌ایم. اغلب محققان و پژوهشگران دوره جدید، ارتباطی میان اصطلاح صوفی و سوفیای یونانی لحاظ نمیکنند و منشأ اشتقاق لغوی صوفی را پشم، لباس پشمی و مانند آن، دانسته و ارتباط فلسفه و سوفیای یونانی را با تصوف و صوفی انکار میکنند. در این مقاله، در حد امکان منشأ حکمت و فلسفه یونان باستان را بر اساس منابع و متون کهن مورد توجه قرار میدهیم تا از رهگذر آن بتوانیم از دریچه‌یی دیگر به سوفیای یونانی بنگریم. اگرچه انگیزه آغاز این پژوهش ارتباط سوفیای یونانی و صوفی بنا بر روایت ابوریحان بیرونی است اما هدف اصلی پژوهش سخن گفتن از حقیقت فلسفه و حکمت و منشأ آن بر اساس متون کهن است که به استناد آنها، میان حکمای بزرگ گذشته اقوام مختلف ایران، یونان و هند، و عرفا و صوفیان پیوندی خاص برقرار میکند. سخن ابوریحان بیرونی در مورد ارتباط میان سوفیا و صوفی، نشانه‌ها و اشارات محکمی را در اینباره از منابع و متون

۳۳

* دانش آموخته دکتری فلسفه، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛

hojjataskari2015@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۶/۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۴ نوع مقاله: پژوهشی



DOR: 20.1001.1.20089589.1401.13.3.1.8

سال ۱۳، شماره ۳
زمستان ۱۴۰۱
صفحات ۵۶-۳۳

قدیم بدست می‌دهد. ریشه پیوند سوفیای یونانی و صوفی در جهان اسلام را باید فراتر از تاریخ تصوف پس از اسلام دانست، بلکه باید آن را در سیر تاریخی حکمتی جستجو کرد که ریشه در اندیشه‌های حکمی یونان باستان، ایران قدیم، هند، و تفکرات حرانیان و مجوس و زرتشت و صابئین، و نیز ارتباط آنها با پیامبران الهی دارد.

کلیدواژگان: سوفیا، صوفی، حکمت، ابوریحان بیرونی، حرانیان، صابئین، هرمس.

* * *

مقدمه

محققان دوره جدید، اغلب تاریخ فلسفه را با فلسفه یونان آغاز میکنند و یونانیان را آغازگر فلسفه و حکمت قدیم می‌شمارند؛ گویی سوفیا از سرزمین یونان شروع شده و بتدریج در میان حکما و فیلسوفان جهان انتشار یافته است. اما اگر به منابع و متون تاریخی و کهن، حتی به خود منابع یونانی، توجه کنیم، روشن می‌گردد که روح سوفیای یونانی با این رویکرد سازگاری ندارد. در نظام پژوهشی مدرن، فلسفه یونان بگونه‌یی معرفی میشود که گویی اندیشه و تفکر آزاد علمی، پس از عبور از دورانهای اساطیری و ادیان باستانی، با فیلسوفان یونان آغاز شده است. فیلسوفان یونان پایه‌گذاران اندیشه عقلانی - که اغلب آن را در مقابل اندیشه اسطوره‌یی قرار میدهند - آغازگر جهانبینی علمی قلمداد میشوند. بکرات گفته میشود اگر تا آن دوره، میتوس^۱ و اسطوره محور جهانبینی بشر بود، فیلسوفان یونان، عقل و خرد را بجای آن نشانند. اما گفته نشده که این عقل از سنخ کدام عقل است؟ عقلی که در روح سوفیای یونانی است، از عقل تجربی امروزی بشر کاملاً متمایز است. عقل در سنت یونانی با لوگوس^۲ و کلمه در ارتباط بود؛ لوگوسی که به ماوراء الطبیعه منتسب بود و در منابع قدیم به اساطیر و خدایان میرسید.

وقتی پژوهشگری به منابع و متون قدیم یونانی و رومی توجه میکند، از اینکه میبندد دموکریتوس - که امروزه بعنوان نظریه‌پرداز اتمیسم و ماده‌انگار معرفی شده - تحت تأثیر آیین مجوس و مکتب مغان^۳ بوده دچار شگفتی میشود (ر.ک: عسکری‌زاده، ۱۴۰۰: ۲۶).

۳۴

1. mythos
2. logos
3. Magic



بعنوان مثال، دیوگنس لائرتیوس میگوید: دموکریتوس در کودکی نزد برخی از مغان و کلدانیان، اختربینی^۱ و الهیات^۲ را آموخته است (Diogenes, 1925: 9.34). شاید بهمین دلیل است که دموکریتوس میگوید نوعی سنگ، بنام سنگ عشق، خاصیت پیشگویی و آینده‌نگری دارد (Pliny, 1855: 37.58.1).

متون و منابعی از این قبیل نشان میدهند که با رویکرد مدرن به آغاز تاریخ فلسفه، نه‌تنها منشأ فلسفه یونان باستان و ماهیت آن مجهول میماند بلکه نسبت به بسیاری از مطالب و موضوعات مندرج در متون و منابع قدیم و همچنین ارتباطات فکری میان حکمای گذشته، بیتوجهی میشود. حتی این رویکرد به سوفیای یونانی با ماهیت حقیقی فلسفه و حکمت یونان باستان نیز مطابقت ندارد.

این نکته را نیز باید خاطر نشان کرد که نوع نگاهی که در تاریخ فلسفه‌های دوره جدید در مورد فلسفه یونان باستان در پیش گرفته‌اند حتی با نوع توصیف تاریخ‌نگاران قدیم فلسفه نیز بسیار متفاوت است. بعنوان مثال، اگر فلسفه یونان باستان را از نگاه تاریخ فلسفه گاتری یا کاپلستون بنگریم، با آنچه در آثار دیوگنس لائرتیوس از نویسندگان قدیم در مورد حکمت یونان و ماهیت فلسفه روایت شده، ارتباط و سنخیتی نمی‌بینیم؛ گویی آنها از دو نوع حکمت و فلسفه سخن می‌گویند.

فردریک کاپلستون در آغاز کتاب تاریخ فلسفه میگوید:

یونانیان را باید نخستین متفکران و دانشمندان بالامنزاع و بیرقیب اروپا دانست؛ آنان در آغاز، معرفت را برای خود معرفت جستجو میکردند و آن را با یک روح علمی و آزاد خالی از غرض و تعصب دنبال مینمودند. بعلاوه، بواسطه خصوصیت دین یونانی، آنان فارغ از هرگونه طبقه کشیش‌گونه بودند که ممکن بود سنتهای نیرومند و عقاید غیرمستدل داشته باشد که سخت پایبند آنها باشد و آنها را تنها به معدودی منتقل کند و در عین حال، مانع پیشرفت و توسعه علم آزاد گردد (کاپلستون، ۱۳۸۸: ۲۴).

گاتری نیز در تاریخ فلسفه خود میگوید:

ما با یونانیان در آغاز اندیشه عقلانی در اروپا قرار میگیریم؛ این بدان

1. astronomy
2. theology



حجت‌الله عسکری‌زاده؛ پیوند میان «سوفیا» و «صوفی» در منابع و متون کهن بر پایه روایت ابوریحان...

معناست که (با مطالعه تاریخ فلسفه یونان) نه تنها با تبیین استدلالی و مشاهده علمی روبرو خواهیم شد، بلکه شاهد ظهور این فعالیتها از غبار دوره ماقبل علمی خواهیم بود. این ظهور، ناگهانی نیست و آهسته و تدریجی است. من بواقع خواهم کوشید که این ادعای سنتی را توجیه کنم که تالس اولین فیلسوف اروپایی است (گاتری، ۱۳۷۵: ۱/ ۲۸).

اگر بخواهیم ماهیت و حقیقت فلسفه قدیم و حکمت یونان را در نگاه و توصیف اندیشمندان گذشته ببینیم باید رویکردی دیگر در مورد فلسفه یونان قدیم اتخاذ کنیم. دیوگنس لائرتیوس، از نویسندگان قرن سوم میلادی، در آغاز کتاب حیات فیلسوفان نامدار^۱ میگوید:

در مطالعه فلسفه، (غیریونانیها) میگویند ابتدا فلسفه میان غیر یونانیها رایج بوده است؛ مثلاً فارسها (ایرانیان) مغها را داشته‌اند، بابلیها (آشوریها)، کلدانیان^۲ را داشته‌اند، هندیان، ژیمنوسوفیستها^۳ (فیلسوفان برهنه) را داشته‌اند و صاحبان فلسفه برای سلتها و قوم گل، افرادی مقدس بوده‌اند که دروئیدها^۴ نام داشته‌اند. همچنین گفته میشود موخوس^۵، فینیقی بود و زالمولخیس^۶ از تراکیه بود و اطلس^۷ اهل لیبی (Diogenes, 1925: 1/ p. 1).

آنگاه برای آنکه افتخار آغازگری فلسفه و حکمت را به یونانیان نسبت دهد، مینویسد:

نویسندگانی که این دستاوردها (منشأ فلسفه) را به غیر یونانیها نسبت داده‌اند اشتباه کرده‌اند، زیرا این افتخارات به یونانیان منسوب است و این فقط در فلسفه نیست، بلکه در پیدایش نژاد بشر نیز آنها آغازگر بوده‌اند. موسائوس^۸ پسر ایومولپس^۹ اولین کسی بود که شجره‌نامه خدایان را تصنیف کرد و یک گره ساخت و اعلام کرد که همه چیز از وحدت سرچشمه میگیرد و دوباره به وحدت باز میگردد (Ibid: p. 3).

1. *Lives of the Eminent Philosophers*
2. Chaldaeans
3. Gymnosophist
4. Druid
5. Mochus
6. Zamolxis
7. Atlas
8. Musaeus
9. Eumolpus

اگر دیوگنس، فلسفه و حکمت یونان را آغاز فلسفه میدانند به این دلیل است که از نگاه او فلسفه از خدایان و اساطیر یونان باستان نشئت گرفته و بهمین علت منشأ فلسفه را به اعماق تاریخ و آغاز پیدایش بشر و خدایان یونان میرساند. این جهانبینی با نگاه پژوهشگران مدرن که فلسفه یونان را بنوعی در تقابل با اسطوره قرار داده و پیوند میان اسطوره و سوفیای یونان را قطع کرده‌اند، کاملاً متمایز است. در نگاه اینان فلسفه و حکمت یونان باستان آغاز نگاه عقلانی و علمی به جهان است؛ طریقی که پیوند خود را از ارتباط با دوره‌های اساطیری و غیرعقلانی و اعماق تاریخ جدا نموده است. اما در رویکرد و توصیف اندیشمندان گذشته، فلسفه و حکمت یونان در ادامه جریانی متصل و در پیوند با میراث گذشتگان در اعماق تاریخ بوده است؛ دوره‌یی که امروزه آن را اسطوره مینامند و آنچه اندیشمندان قدیم از بنیانگذاران حکمت توصیف میکردند را افسانه می‌شمارند!

رویکرد جدید به تاریخ فلسفه محصول دوره پس از رنسانس است و قدمتی در تاریخ حقیقی فلسفه و متون قدیم ندارد. بر اثر دگرگونی‌هایی که با رنسانس در دنیای غرب آغاز شد و دین و امور مابعدالطبیعه و اسطوره‌ها، بنوعی در تقابل با علم و عقل قرار گرفت، بدیهی است که روشنفکران و پژوهشگران راه خود را از اسطوره و دین و امور ماوراء الطبیعه جدا کرده و مباحث خود را بگونه‌یی مطرح کردند که فلسفه یونان باستان آغازگر جهانبینی علمی و عقلانی بشر شمرده شود. این نگاه تا قرن گذشته بگونه‌یی بود که حتی دوره قرون وسطی را دوره‌یی بدون فلسفه و تاریخ فلسفه میدانستند. کاپلستون در اینباره مینویسد:

زمانی بود که فلسفه قرون وسطی را سزاوار مطالعه جدی نمیدانستند، زیرا مسلم می‌گرفتند که فلسفه قرون وسطی چنان تابع الهیات است که عملاً از آن غیرقابل تمییز است و تا آنجا که قابل تمییز باشد، چیزی بیش از منطق‌بافی عقیم و لفاظی نیست. عبارت دیگر، تصور این بود که فلسفه اروپایی از دو دوره اصلی تشکیل شده است: یکی دوره باستان که عملاً مقصود از آن فلسفه‌های افلاطون و ارسطو بود، و دیگری دوره جدید که پس از شب تاریک دوره قرون وسطی، بار دیگر از آزادی برخوردار شده بود (کاپلستون، ۱۳۹۳: ۲۰).

اگر پژوهشگری بطور مستقل در منابع گذشته تحقیق کند، درمی‌یابد که این نگاه به تاریخ و منشأ فلسفه، تصویری غیرواقعی و ناسازگار از منابع و متون کهن فلسفه یونان است. این نوع نگرش موجب میشود سیر تفکر و اندیشه بشری مقطوع و ابتر گردد؛ گویی

حکمت و فلسفه یونان باستان ناگهان! از سرزمین ایونیا و بدون ارتباطات تاریخی، دینی و اسطوره‌یی، بوجود آمده است. این دیدگاه نمیتواند مفاهیم فلسفی یونان باستان و نوع نگرش فیلسوفان قدیم را بدرستی تبیین کند و ارتباطات مفهومی اندیشه‌های شرقی گذشته را با فلسفه و حکمت یونان قدیم نشان دهد. با این رویکرد نمیتوان به ماهیت واقعی فلسفه و حکمت باستان نزدیک شد و روح و حقیقت آنچه فیلسوفانی همچون اگوستینوس، آکوئیناس، سهروردی، ملاصدرا و ابن‌سینا در مورد فلسفه یونان و افلاطون و ارسطو میگفتند، را بدرستی درک کرد.

در نتیجه همان رویکرد مدرن است که پژوهشگری برجسته همچون گاتری، از برخی اندیشه‌های ارسطو ابراز شگفتی میکند که چگونه برخی اندیشه‌های اسطوره‌یی مانند نفس ناطقه داشتن اجرام آسمانی به اندیشه این فیلسوف بزرگ راه یافته است (گاتری، ۱۳۷۵: ۲۸ / ۱)؛ فیلسوفی که او را از بنیانگذاران جهانبینی علمی و غیراسطوره‌یی بشمار می‌آورد. این در حالی است که این مسئله برای فیلسوفان بزرگ گذشته همچون ابن‌سینا و ابن‌رشد که حکمت قدیم یونان را با نگاهی دیگر مینگریستند، کاملاً معقول و منطقی بوده و برای آن حتی استدلال‌های فلسفی نیز اقامه کرده‌اند.

در این نوشتار، بمنظور تقویت نگاه اصیل به سنت فلسفی که میتواند بخوبی روح و حقیقت اندیشمندان دوران باستان را نشان دهد، مفهوم سوفیا و حکمت در فلسفه باستان یونان را برگزیده و آن را در منابع کهن بررسی میکنیم. در این راستا روایت ابوریحان بیرونی، اندیشمند برجسته جهان اسلام، در باب پیوند میان سوفیا و صوفی را مقدمه‌یی برای آغاز بحث از حقیقت حکمت و فلسفه در متون کهن قرار داده‌ایم. اغلب پژوهشگران دوره جدید، ارتباطی میان اصطلاح «صوفی» و «سوفیا»ی یونانی لحاظ نکرده‌اند و منشأ اشتقاق لغوی صوفی را پشم و لباس پشمی دانسته‌اند و ارتباط فلسفه و سوفیای یونانی را با تصوف و صوفی انکار کرده‌اند. ما در این مقاله میکوشیم از دریچه‌یی دیگر به سوفیای یونانی بنگریم و پیوند آن را با اندیشه‌های حکمای بزرگ گذشته در اقوام مختلف - ایران و یونان و هند - و همچنین عرفا و صوفیان نشان دهیم.

جریان تصوف و عرفان اسلامی از همان قرون اولیه اسلام شکل گرفت و عرفا و صوفیان و اندیشمندان بزرگی از دل این جریان بیرون آمدند. اساس و محور طریقت عرفان و تصوف، سیر و سلوک قلبی بسوی خداوند بعنوان مبدأ هستی است. معرفت به خدا و درک حقایق موجودات و عالم هستی و معرفت به ارتباط میان مبدأ و تجلیات او، از

لوازم این سیر و سلوک است. بهمین دلیل عرفان با معرفت و شناخت حقیقت هستی پیوندی تنگاتنگ می‌یابد. آنچه از اختلاف میان فیلسوف و عارف گفته میشود در هدف و غایت آنها نیست، زیرا فیلسوفان قدیم نیز بدنبال حقیقت هستی و حقیقت موجودات بوده‌اند و آن را در پیوند با مبدأ هستی میدانستند. تفاوت میان عارف و فیلسوف یا عرفان و فلسفه اغلب در روش و ابزار معرفت بوده است. فیلسوف، عقل را ملاک شناخت حقیقت میداند اما عارف، عشق و سیر و سلوک قلبی را محور شناخت قرار میدهد. در گذشته پیوند میان عرفان و فلسفه آنچنان نزدیک بود که بسیاری از فیلسوفان بزرگ، خود طریقت عرفانی را پیموده‌اند و در مکتب خویش از پیوند عقل و سیر و سلوک قلبی سخن گفته‌اند.

این پیوند ریشه‌ی قدیمیتر از مکاتبی همچون حکمت متعالیه ملاصدرا یا حکمت اشراق سهروردی دارد. از همان دوران آغازین حکمت و فلسفه یونان، فیلسوفانی همچون فیثاغورث و افلاطون، پیوند مکتب فلسفی خود را با تزکیه نفس و مراقبه برقرار کرده بودند. از مهمترین ویژگی مکتب فیثاغوری، زهد و ارتباط آن با دین و امور ماوراء الطبیعه است؛ چنانکه فیثاغورث را پیشوا و مرد الهی میدانستند و در مورد او گفته شده که وی یک ایزد، یک فرشته یا یک مرد الهی بوده است (کاپلستون، ۱۳۸۸: ۳۹). حتی پژوهشگران جدید نیز بر این باورند که فلسفه نوافلاطونی در بالاترین مرتبه عروج خود، به عرفان میرسد (همان: ۲۵).

بنابراین اگر قرار است منشأ اشتقاق لغوی سوفیا و ارتباط آن با صوفی و تصوف را بررسی کنیم باید نگاهی فراتر از تاریخ یک فرقه و نحله داشته باشیم و روح فلسفه و حکمت قدیم و روح تصوف و عرفان را در منابع گذشته مورد توجه قرار دهیم.

منشأ اشتقاق واژه صوفی

هجویری در کشف المحجوب میگوید: گروهی منشأ اشتقاق لغوی صوفی را برگرفته از صوف میدانند، زیرا صوفیان لباس پشمین میپوشیدند. گروهی نیز منشأ اشتقاق آن را به اصحاب صفا در عهد پیامبر میرسانند و گروه دیگر، ریشه آن را صفا و صفوت در عربی میدانند. اما این معانی از نظر لغت‌شناسان عربی، بعید بنظر میرسد (سجادی، ۱۳۸۸: ۲).

جلال‌الدین همایی در مقدمه کتاب مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة عزالدین محمود کاشانی، بنقل از رساله قشیریه ابوالقاسم قشیری، چهار عقیده برای اشتقاق کلمه صوفی و تصوف ذکر میکند. قشیری هیچکدام را نمیپسندد و میگوید ظاهراً این کلمه اشتقاق عربی

حجت‌الله عسکری‌زاده؛ پیوند میان «سوفیا» و «صوفی» در منابع و متون کهن بر پایه روایت ابوریحان...



ندارد و بمنزله لقبی است که به طایفه و فرقه مخصوص اختصاص یافته است (کاشانی، ۱۳۶۷: ۶۳). او حتی این قول را نیز مردود دانسته، چراکه پشمینه پوشیدن فقط مختص به صوفیان نیست (همان: ۸۱). همایی در ادامه مینویسد:

محتمل است که اول‌بار این لقب را ایرانی‌نژادان بصره و کوفه وضع کرده باشند و از آنجا به دیگر بلاد اسلامی سرایت کرده باشد. نظیر این کلمه که از زبان دیگر داخل زبان عربی شده و آن را عربی اصیل پنداشته و درباره آن اشتقاق عجیب و غریب ساخته باشند - از قبیل کلمات منجیق و شیطان و هندسه و تاریخ - بسیار داریم (همان: ۸۲).

روایت ابوریحان بیرونی در باب منشأ اشتقاق صوفی

در میان اقوال مختلف منشأ اشتقاق واژه صوفی، قولی متمایز از سوی اندیشمند برجسته اسلامی، ابوریحان بیرونی نقل شده که مورد توجه محققان قرار نگرفته و بدون تفصیل آن را مردود دانسته‌اند. ابوریحان بیرونی منشأ اشتقاق واژه صوفی را از سوفیای یونانی میدانند. جلال‌الدین همایی در مقدمه مصباح الهدایه بعد از بیان قول ابوریحان بیرونی میگوید:

پاره‌یی از معاصران این عقیده را شاخ و برگ داده و لفظ تصوّف را با تئوسوفی^۱ و صوفی را با سوفسطایی مربوط کرده و سخن ابوریحان را ندیده یا نادیده، بعنوان کشفی تازه و نوظهور جلوه داده و حتی بعضی معتقد شده‌اند که لفظ صوفی و مشتقات آن - از قبیل تصوف و متصوفه - را همه جا به سین باید نوشت نه به صاد، و اگر تاکنون اشتباهی رخ داده است، از برکت این تحقیق جدید بعد از این باید آن را رفع کرد (همان: ۶۶).

او در غزالی‌نامه نیز اذعان میکند:

بعضی نوشته‌اند لفظ صوفی از کلمه یونانی سوفیا بمعنی حکمت و سوفس^۲ بمعنی حکیم دانشمند آمده است و با کلمات فیلسوف بمعنی دوستدار حکمت - مرکب از فیلا و سوفیا^۳ - و همچنین سوفسطایی، از حیث اشتقاق متناسب است و لفظ تصوف هم با تئوسوفی، بمعنی خداشناسی یا حکمت

1. Theosophie
2. Sophos
3. Phila-Sophia

الهی، بیشباهت نیست. اینها احتمالاتی است که از تشابه لفظی به ذهن می‌آید و دلیل قاطع ندارد (همایی، بی‌تا: ۹۴).

اما چرا ابوریحان این نظریه را مطرح کرده است؟ او در کتاب تحقیق ماللهند - که در آن عقاید ادیان و آیینهای ایرانی، یونانی و هندی قدیم را گزارش کرده - میگوید: قدمای یونانیان قبل از حکمای هفتگانه مشهور و فیلسوفان یونان همان اعتقاد هندوها را داشته‌اند.

گروهی از آنان (قدمای یونانیان) معتقد بوده‌اند که جمیع اشیاء، شیئی یگانه است. برخی از آنها اعتقاد به کمون و نهفتگی (شیء واحد) و برخی از آنها اعتقاد به بالقوه بودن آن داشته‌اند و معتقد بودند انسان هیچ برتری بی بر سنگ و جماد ندارد مگر به تقرب و نزدیکی با علت نخستین از لحاظ رتبه. در غیر این صورت، (انسان و سنگ) یکی هستند. گروهی از آنها اعتقاد دارند که وجود حقیقی فقط مختص به علت اولی است، بدلیل غنای ذاتیش و نیازمند بودن غیر او، ولذا وجود موجود نیازمند، همچون خیال است و آن غیر حق است. پس حق، فقط واحد اول است و این همان رأی سوفیه است و ایشان همان حکما هستند، زیرا سوف (سوفیا) در یونانی بمعنی حکمت است و به این دلیل فیلسوف، بیلاسوفا (فیلاسوفیا)، یعنی محب حکمت خوانده میشود. و هنگامیکه در اسلام گروهی که شبیه به این اعتقاد داشتند، به این اسم خوانده شدند، بعضی از ایشان که این لقب را نمیدانستند، آن را به صفة یعنی اصحاب عهد پیامبر (ص) منسوب نمودند و بعد از آن به اشتباه آن را پشم آهو (صوف التیوس) خواندند (بیرونی، ۱۴۰۳: ۲۷).

ابوریحان بیرونی نمونه‌هایی از عقیده قدمای یونانی قبل از فیلسوفان یونان را روایت کرده که معتقد است ریشه در حکمت هندوان دارند. او این عقیده را رأی السوفیه میداند و صاحبان این عقیده را حکما معرفی میکند. این همان عقیده وحدت وجود در آیین هند باستان است؛ در اوپانیشادها که از کتابهای کهن هندوان است، عباراتی متعدد که دلالت بر وحدت وجود دارند، نقل شده است که انطباق بسیاری با عقیده وحدت وجود عرفای مسلمان، مانند ابن عربی دارد (ر.ک: نصیری و محمدرضاخانی، ۱۳۹۵).

مباحث ابوریحان در اشتقاق لفظ صوفی از سوفیا را باید فراتر از قواعد دستوری لفظی و ظاهری دانست. ارتباط صوفی و سوفیا به حقیقت و ماهیت آنها باز میگردد، زیرا سوفیا همان حکمت است؛ حکمتی که ریشه در اسرار الهی و کشف حقایق هستی دارد و از این حیث با

۴۱

صوفی و تصوف مرتبط است؛ حکمتی که بر اساس روایت ابوریحان، در آیین باستانی هند مقدم بر قدمای یونانیان وجود داشته و حکمت یونان از آن نشئت گرفته است.

دیدگاه عرفا و حکمای اشراقی در مورد ارتباط سوفیای یونانی و طریق عرفان و تصوف

ابن عربی حقیقت سوفیای یونانی را همان طریق انبیا و صاحبان کشف و شهود میدانند و پس از مذمت و نکوهش صاحبان استدلال، میگوید:

اهل طریق در این قول متفقد و مانع و مخالف آن تنها اهل نظر و استدلالند که از علمای رسومند و از ذوق در احوال بیبهره و بینصیبند و اگرچه در میان آنان هم بندرت حکیم صاحب ذوقی، همچون افلاطون الهی پدیدار گشته است که همان راه اهل کشف و شهود را پیموده است، و کسانی از اهل اسلام که به او کراحت داشته‌اند بجهت نسبت وی به فلسفه بوده است، که آنان معنای فلسفه را بخوبی ندانسته و از این نکته غافل شده‌اند که فلسفه همان حکمت است و حکمت علم نبوت است و همان حکما هستند که در حقیقت عالمان به خدا و عالم به هر چیزی هستند... و معنای فیلسوف، محب حکمت است زیرا سوفیا در زبان یونانی همان حکمت و بقولی هم محبت است، و هر عاقلی دوستدار حکمت است (جهانگیری، ۱۳۷۵: ۲۱۸).

بنابراین، از نظر عرفایی همچون ابن عربی، حقیقت سوفیای یونانی ریشه در حکمت انبیا و صاحبان کشف و شهود دارد و از همین جهت است که با صوفی و تصوف و عرفان ارتباط پیدا میکند؛ درواقع، صوفی و عارف حقیقی همان حکیم است و حکیم همان عارف. عرفا و بزرگان کشف و شهود، حقیقت صوفی را نه در پوشیدن لباس پشمین بلکه در ارتباط او با مبدأ اعلی و شناخت حقیقت اشیاء دانسته‌اند. در کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، در تعریف صوفی آمده است:

صوفی کسی است که فانی در خود و باقی است به خدای تعالی، از طبایع آزاد است و به حقیقت حقایق پیوسته (سجادی، ۱۳۸۸: ۶).

صدرالمتألهین شیرازی در شرح اصول کافی حقیقت حکمت را اینگونه تعریف میکند: حقیقت حکمت، معرفت به خدای تعالی و طاعت اوست و بعبارت دیگر،

ایمان به خدا و ملائکه‌اش و پیامبرانش و کتبش و روز آخرت و عمل به مقتضیات آن. بتعبیر دیگر، علم به حقایق اشیاء همانطور که هست و زهد در دنیا (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۲/ ۵۵۱).

او در کسر اصنام الجاهلیه، ضمن نکوهش مدعیان دروغین تصوف و مدعیان ظاهری حکمت، میگوید صوفی و عارف واقعی همان حکیم است و حکیم همان کسی است که در حدیث نبوی آمده؛ آنکه چهل روز خویشتن خود را برای خدا خالص سازد، چشمه‌های حکمت از قلب او بر زبانش جاری میگردد. از نظر او ارباب حقیقی تصوف همان ارباب قلوبند که حکمت حقیقی نزد آنهاست و تا زمانیکه تزکیه و تهذیب نفس نباشد، حکمت حاصل نمیشود.

در زمانهای گذشته و در عهد حکمای بزرگ و دانشمندان سترگ، حکمت را روال چنین بود که اگر کسی نفس حیوانی خود را تهذیب نکرده و حیوانیت طبیعی خود را به پاکسازیهای گوناگون، از ناپاکیهای لذات نپرداخته بود، شروع در یادگیری حکمت نمیکرد، که اگر چنین نکند خود گمراه شود و دیگران را گمراه سازد. و بزرگان صوفیه و ارباب قلوب احدی را اجازه نظر یا پرسش برای کشف این امور نمیدادند، مگر آنکه نفس خود را بدان سان که یاد شد، پاکسازی کرده باشد (همو، ۱۳۷۱: ۶۱).

حکمای اشراقی حقیقت حکمت و فلسفه یونان را در امتداد تاریخ ملاحظه میکنند و حکمت گذشته یونان و ایران و هند را سلسله‌وار با یکدیگر مرتبط میدانند و منشأ آنها را به انبیا میرسانند. سهروردی پس از توصیف عالم انوار قاهر و شناخت عالم مجردات نوری، میگوید:

اکثر اشارات انبیا و اساطین حکمت به آن بوده و همچنین افلاطون و قبل او سقراط و هرمس و اغاثادیمون و انبازقلس و... و حکمای فارس و هند، همگی بر آن شهادت داده‌اند (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲/ ۱۵۶).

در این رهیافت حتی ارسطو، با آنکه اختلافات بسیاری با افلاطون دارد، نیز شاگرد همان حکمت واحدی است که به بنیانگذاران اسرار الهی که در اعماق تاریخ میزیسته‌اند منتهی میشود. شهرزوری در توضیح سخن سهروردی مینویسد: ارسطو حکمت را از افلاطون گرفته و افلاطون از سقراط و سقراط از فیثاغورث و فیثاغورث از انبازقلس و



همینطور سلسله‌وار تا منتهی شود به دو امام فاضل، اغاثادیمون که همان شیث بن آدم است و هرمس که همان ادریس نبی است. بنابراین ارسطو از شاگردان این مکتب و حکمت بحساب می‌آید (شهرزوری، ۱۳۷۲: ۲۷).

همانطور که میبینیم دیدگاه عرفا و صاحبان کشف و شهود و همچنین فیلسوفان اشراقی نیز قول ابوریحان را تأیید میکنند.

حقیقت سوفیای یونانی در منابع کهن یونانی و رومی

اگر منشأ و سرچشمه سوفیای یونانی را در منابع و متون کهن یونانی و رومی بدانیم، آن را در پیوند با اسطوره‌ها و ادیان کهن و امور ماوراء الطبیعه خواهیم یافت. دیوگنس لائرتیوس، بعنوان یکی از قدیمیترین تاریخ‌نگاران فلسفه غربی، از یکسو به وجود حکمت و فلسفه نزد غیر یونانیان اشاره میکند (Diogenes, 1925: 1/ p. 1) و از سوی دیگر، برای حفظ افتخار یونانی، آغاز فلسفه و حکمت را به خدایان و اساطیر یونانی میرساند. او اظهار میدارد: اگر مصریها هفائستوس^۱ را دارند که بیش از چهل و هشت هزار سال قبل از اسکندر میزیسته، یا اگر ایرانیان زرتشت را دارند که پنج هزار سال قبل از جنگ تراوا^۲ بوده، یونانیان نیز موسائوس^۳ و لینوس^۴ را داشته‌اند. لینوس، فرزند هرمس^۵ است و شعری در وصف آفرینش جهان و مسیر ماه و خورشید و رشد حیوانات و گیاهان سروده است. او شعری دارد با این مطلع: «زمان وقتی بود که همه چیز بیکباره صیوروت (رشد) یافت». این عقیده را آناکساگوراس فیلسوف دنبال کرد و گفت: همه اشیاء با هم بودند و نوس^۶ (عقل) آنها را منظم و مرتب نمود (Ibid: 1.p. 4).

در دین و اسطوره یونان باستان، میوزها^۷، دختران زئوس و الهه‌های علم، ادبیات و هنر محسوب میشوند. پلوتارک، فیلسوف و مورخ یونانی قرن دوم میلادی، معتقد است قدما منشأ همه علوم و هنرها را - که فلسفه نیز مشمول آن بوده - به الهه‌های باستانی نسبت میدادند. او مینویسد: پیشینیان، تمام علوم و هنرهایی که استدلالی یا مباحثه‌یی هستند را به سه بخش خطابه، ریاضیات و فلسفه تقلیل میدادند و هر سه را موهبت سه

1. Hephaestus
2. Troy
3. Musaeus
4. Linus
5. Hermes
6. νόος; nous; Mind
7. Muses

خدا دانسته و آنها را میوزها مینامیدند (Plutarch, 1878: 744c).

در محاوره کریتیاس افلاطون، دوست داشتن سوفیا و حکمت از طبیعت مشترک خدایان یونان باستان ناشی شده و گفته میشود خدایان با بصیرت آسمانی خود، نسل بشر را رهبری میکردند و هر منطقه‌یی از زمین به مالکیت یکی از خدایان درمی‌آمد. هفائستوس و آتنه^۱ که از یک پدر هستند و با یکدیگر خواهر و برادرند، بدلیل اینکه دوستدار سوفیا^۲ و هنر بودند، سرزمین یونان را بطور مشترک تصاحب کردند، زیرا میدانستند انسانهای این منطقه مستعد دریافت حکمتی هستند که با طبیعت این خدایان سازگار است (Plato, 1903: 109c).

سیسرون، فیلسوف و خطیب رومی قرن اول قبل از میلاد، در مورد عشق و دوست داشتن سوفیا - که یونانیان کلمه فلسفه را از آن ساخته‌اند - میگوید:

(سوفیا) غنیترین و درخشانترین و دوست داشتنیترین هدایایی است که خدایان به ما بخشیده‌اند (Cicero, 1841: 1.58).

ارسطو که بنیانگذار فلسفه مشاء محسوب میشود نیز بصراحت ویژگی حکمت را در پیوند با امور الهی میداند. او در ابتدای متافیزیک در مورد ماهیت سوفیا و حکمت بحث میکند و بدنبال اینست که موضوع سوفیا را تعریف کند و میگوید: آنچه سوفیا نامیده میشود درباره علت‌های نخستین و مبادی است؛ آنگاه در مورد ویژگی سوفیا مینویسد:

بدرستی میتوان پنداشت که تحصیل و تملک این دانش از توان انسانی فراتر میرود، زیرا طبیعت انسانی از بسیاری جهات در بردگی است؛ بدانسان که بنا به گفتار سیمونیدس، تنها خدا از این امتیاز برخوردار است و شایسته نیست انسان در جستجوی دانشی باشد که در دسترس او نیست... هیچ دانش دیگری را نباید ارجمندتر از این دانش (حکمت) پنداشت زیرا خدایترین دانش، است (ارسطو، ۱۳۹۲: ۹).

۴۵

ارسطو بصراحت در کتاب لامبدای متافیزیک، ریشه عقاید اسطوره‌یی را در حقایق حکمت کهن دانسته و وقتی از افلاک سخن میگوید، تصریح میکند که در اسطوره‌های کهن، این اجرام آسمانی بعنوان خدایان در نظر گرفته شده‌اند و وجود الهی همه طبیعت را

1. Athena
2. φιλοσοφία; philosophia; love of wisdom



حجت‌الله عسکری‌زاده؛ پیوند میان «سوفیا» و «صوفی» در منابع و متون کهن بر پایه روایت ابوریحان...

فراگرفته است. اگر از انسان وار بودن این خدایان سخن گفته شده، برای اقناع و درک عامه مردم بوده است؛ حال اگر کسی این مطالب عامیانه را جدا کند و به اصل مطلب پی ببرد، میراث گنجینه‌های حکمت کهن را درک کرده است (همان: ۴۰۷).

او هنگامیکه عقاید فیلسوفان گذشته را در مورد مبادی و علت‌های هستی بیان میکند، نخستین قول در مورد علت فاعلی را از هزیود (شاعر اسطوره‌ی یونان باستان) روایت میکند:

میتوان حدس زد که هزیود نخستین کسی بود که در جستجوی چنین چیزی برآمد یا آن کسی که اروس^۱ (عشق) را در اشیاء اصل دانست؛ همانگونه که پارمنیدس نیز چنین گفت، زیرا وی دربارهٔ پیدایش جهان میگوید: او (یعنی الهه) پیش از همهٔ خدایان، عشق را تعبیه کرد. و هزیود میگوید: پیش از همه خائوس^۲ پدید آمد، سپس گایا^۳ (زمین) فراخ سینه و عشق (اروس) آن برجسته‌ترین در میان خدایان مرگ‌ناپذیر (همان: ۱۷).

ارسطو در ادامه وقتی در مورد آب - که از نظر تالس، آرچه^۴ و اصل طبیعت است - سخن میگوید، پیوند این دیدگاه را با اساطیر یونان باستان بیان کرده و مینویسد:

کسانی که برای نخستین بار دربارهٔ خدایان اندیشیدند هم همین نظر را دربارهٔ طبیعت داشتند، زیرا ایشان اوکئانوس^۵ و تتوس^۶ را آفرینندگان کون (خلقت) میشمردند و سوگند خدایان را به آب - که آن را استوکس^۷ مینامیدند - میدانستند، زیرا کهنترین، محترمترین است و محترمترین هم آن چیزی است که ما به آن سوگند میخوریم (همان: ۱۲).

درواقع باید گفت از نظر فیلسوفان گذشته، همچون ارسطو و افلاطون، حقیقت حکمت ریشه در امور الهی دارد؛ امور الهی‌یی که برای فهم عوام، در قالب اسطوره بیان شده است. بهمین دلیل اصل و ماهیت این عقاید اسطوره‌یی، اگرچه در قالب نمادین بوده اما حقیقت آن به حکمتی برمبگردد که بسیار کهن است و ریشه در اعماق تاریخ دارد.

پیوند میان فلسفه و حکمت یونان با اسطوره‌ها و امور الهی، حتی در میان فیلسوفان

1. *érōs*=Love
2. Chaos
3. Gaia
4. Arche
5. Oceanus
6. Tethys
7. Styx

پیش‌سقراطی که امروزه بعنوان فیلسوفان طبیعت‌گرا و ماده‌انگار در نظر گرفته میشوند نیز مستحکم است. از قول تالس نقل شده که «همه چیز پر از خدایان است و خدا عقل جهان است و کل (کلیت) سراسر، جاندار بوده و پر از خدایان است و نیروی الهی درون رطوبت عنصری نفوذ میکند و آن را حرکت میدهد» (Graham, 2010: p. 35).
 آناکسیمندر، شاگرد تالس، بر این باور بوده که خدایان بسیاری در چرخه‌های متعدد کائن و فاسد میشوند. همچنین او معتقد بوده ستارگان، خدایان آسمانی هستند (Ibid: p. 65). از قول هراکلیتوس نیز نقل شده که «حکمت یک چیز است و آن شناخت اراده‌ی است که همه چیزها را هدایت میکند» (Ibid: p. 149). دموکریتوس نیز میگوید: خدایان همه چیزهای خوب را در قدیم و اکنون به انسان داده‌اند، اما آنها چیزهای مضر و بد و بیشتر را نه در گذشته به انسان داده‌اند و نه اکنون، بلکه انسانها خودشان (چیزهای بد) آنها را با کوری عقل و جهل بوجود آوردند (Ibid: p. 645).
 اینها نمونه‌هایی است از اینکه در متون و منابع قدیم یونان نیز حکمت و سوفیا با اسطوره‌ها و اسرار خدایان، پیوندی تنگاتنگ داشته‌اند.

سوفیای یونانی و حکمت در زبان عربی و عبری و ارتباط آن با تخته، صنعت و هنر

معادل واژه یونانی سوفیا^۱ که در زبان لاتین به sapientia و در زبان انگلیسی به Wisdom ترجمه میشود، در متون قدیم عربی «الحکمة» آمده است. در متن عبری کتاب مقدس عهد عتیق، همین واژه با تلفظ «خکما»^۲ خوانده میشود (Interlinear Bible, Exodus: 31/3) و معادل آن در ترجمه یونانی کتاب مقدس، سوفیاست (The Apostolic Bible Polyglot, Exodus: 31/3). همین معادل است که در فارسی «حکمت» نوشته میشود. در کتاب تثنیه از کتابهای مقدس عهد عتیق، آمده است:

یوشع بن نون از روح حکمت مملو بود، چونکه موسی دستهای خود را بر او نهاده بود (Interlinear Bible, Deuteronomy: 34/9).

1. σοφία
2. chokmah; khok-maw'



حجت‌الله عسکری‌زاده؛ پیوند میان «سوفیا» و «صوفی» در منابع و متون کهن بر پایه روایت ابوریحان...

در کتاب اول پادشاهان نیز آمده است:

خدا به سلیمان حکمت و خردی شگفت‌انگیز و دانشی بینهایت بخشید
(*Interlinear Bible, 1 Kings: 4/29*).

در انجیل متی نیز عیسی مسیح (ع) خطاب به فریسیان و علمای یهود می‌گوید:
لهذا انبیا و حکما (صاحبان حکمت) و کاتبان نزد شما میفرستم و بعضی را خواهید
کشت و به دار خواهید کشید (*Interlinear Bible, Matthew Kings: 23/34*).

برای سوفیا در زبان یونانی قدیم معانی متعددی ذکر شده است؛ از جمله: زیرکی یا مهارت در صنایع دستی و هنرهایی مانند نجاری، موسیقی و آواز، شعر، طالع‌بینی و طب؛ حکم و قضاوت صحیح؛^۱ فهم و خرد^۲ و حکمت^۳ (Liddell, 1882: p. 1409). این معانی عموماً از پیوند سوفیا با هنر و صنعت و مهارت حکایت دارند؛ مهارتی که در دانشها و علوم مختلف نمایان میشود و ریشه این علوم و دانشها، به اسطوره‌ها، الهه‌ها و میوزها برگردانده میشود. حال اگر به تورات عبری بنگریم همین پیوند معنایی را ذیل واژه حکمت می‌یابیم. در سفر خروج، در ماجرای بالا رفتن موسی از کوه طور و دریافت علوم و احکام الهی که بر روی الواح سنگی نوشته شده، خداوند حکمت و دانش هنرهای مختلف را به اشخاص برگزیده از بزرگان بنی‌اسرائیل اعطاء میکند:

و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: آگاه باش بلصئیل بن اوری^۴، بن حور^۵ را از سبط یهودا به نام خوانده‌ام و او را به روح خدا پر ساختم و به حکمت^۶ و فهم و معرفت و هر هنری برای اختراع مخترعات، تا در طلا و نقره و برنج کار کنند و برای تراشیدن سنگ و ترصیع آن و درودگری چوب تا در هر صنعتی اشتغال نماید (سفر خروج، ۳۱: ۳-۵).
و اینک من اهیولاب بن اخیسامک^۷ را از سبط دان^۸ انباز او ساختم و در دل همه دانادان حکمت بخشیده‌ام تا آنچه را به تو امر فرموده‌ام، بسازند (همان: ۶).

1. sound judgement
2. intelligence
3. wisdom
4. Bezalel son of Ori
5. Hur
6. Chokmah
7. Oholiab son of Ahisamach
8. Dan



ارسطو در متافیزیکه در تعریف هنر میگوید: «هنر یا فن هنگامی پدید می‌آید که از راه فهمیده‌های بسیار ناشی از تجربه، یک ادراک کلی دربارهٔ امور همانند پدید می‌آید» (ارسطو، ۱۳۹۲: ۴). آنگاه در ادامه، فهم و دانستن را با مفهوم هنر و تخته^۱ یونانی پیوند میزند و میگوید:

دانستن و فهمیدن بیشتر متعلق به هنر است تا به تجربه، و هنرمندان را از مجربان فرزانه‌تر می‌شماریم، به این اعتبار که هر گونه فرزاندگی (حکمت) بیشتر پیامد دانستن است و این از آنروست که آنان علت را می‌شناسند و اینان نه (ارسطو، ۱۳۹۲: ۴: 981a; Aristotle, 1924).

ارسطو میگوید: هنری که فراتر از ادراکهای حسی باشد بیشتر مورد ستایش است. هنرهایی که به لذتها و ضروریات زندگی مربوط نیست نخست در جاهایی کشف شدند که انسانها فراغت داشتند. بهمین دلیل فنون ریاضی در میان طبقهٔ کاهنان مصری شکل گرفت (ارسطو، ۱۳۹۲: ۵).

همانطور که واژهٔ سوفیا در متون کهن یونانی از حیث معنایی پیوندی تنگاتنگ با هنر و مهارت در ساختن چیزها و علوم دارد، علوم نیز از سوی خدایان و ماوراء الطبیعه به انسان عطا شده است. در متون دینی عربی و عبری و کتاب مقدس عهد قدیم نیز این پیوند معنایی ذیل واژهٔ حکمت و حکیم بوضوح دیده میشود. ایرانیان باستان هم طهمورث و جمشید را خالق هنرهایی همچون خط و طب میدانستند (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۲۳-۲۴). یونانیان منشأ این هنرها را به هرمس و آپولون منتسب میکردند (Eusebius, 1903a: 2.1.6-7) و پیروان ادیان ابراهیمی هرمس را همان ادریس نبی می‌شمارند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱/۲۴).

تفاوت میان جهانبینی انسان مدرن و انسان کهن در اینست که انسان قدیم همهٔ علوم و دانشها را برگرفته از خدا و امور الهی میدانست که ریشه در ماوراء الطبیعه و تعلیمات اشخاص الهی داشت. بهمین دلیل حکمت و فلسفه مساوی با علم بود و تمام علوم - از ریاضی و طبیعی گرفته تا علم محسوسات و معقولات - همه را ذیل حکمت تلقی میکرد. اما انسان مدرن پس از دورهٔ رنسانس، علم را زمینی و بشری نموده و آن را به طبقه‌ها و شاخه‌های متعدد و بیشمار تقسیم میکند که منشأ واحدی را نمیتوان برای آنها یافت.

1. τέχνη; tékhna

حجت‌الله عسکری‌زاده؛ پیوند میان «سوفیا» و «صوفی» در منابع و متون کهن بر پایهٔ روایت ابوریحان...



ذات و روح منشأ حکمت در منابع و متون کهن، نه تنها پیوند حکمت را میان ایرانیان باستان، یونانیان، مصریان و ادیان ابراهیمی نشان می‌دهد، بلکه روابط میان حکما و بنیانگذاران مکاتب فلسفی و پیامبران الهی نیز گزارش شده است. برخی منابع و متون کهن، فیثاغورث را شاگرد مکتب زرتشت معرفی نموده‌اند و اینکه او حکمت نور و ظلمت را از زرتشت دریافت کرده است (ر.ک: عسکری‌زاده، ۱۴۰۰: ۳۱). از سوی دیگر، در مواردی متعدد روایت شده که زرتشت نیز حکمت را از پیامبران بنی‌اسرائیل دریافت نموده است. ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه از قول عبرانیان نقل می‌کند که زرتشت از شاگردان الیاس نبی بوده است (بیرونی، ۱۳۹۰: ۲۶۷). در تاریخ طبری، زرتشت از شاگردان عزیز نبی معرفی شده که پس از جدایی و مخالفت با او، به مشرق زمین می‌آید و آیین خود را به گشتاسب ارائه می‌کند (طبری، ۱۳۷۸: ۱ / ۴۷۰). غیاث‌الدین خواندمیر، مورخ قرن دهم هجری، می‌گوید: قول اکثر علما این بوده که زرتشت از شاگردان ارمیای نبی بوده و حکمت را از جانب او دریافت کرده است (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱ / ۲۰۰).

بنابراین باید دیدگاه ابوریحان در مورد پیوند سوفیا و صوفی - که هر دو به حقیقت حکمت نظر دارند - را پذیرفت؛ رهیافتی که ایرانیان و هندیان و یونانیان را با یکدیگر پیوند داده و منشأ حکمت را به اعماق تاریخ میرساند.

مستندات تاریخی ابوریحان بیرونی در باب ریشه سوفیای یونانی

پیوند میان صوفی و سوفیا، در رویکرد تاریخی ابوریحان بیرونی کاملاً مستند است. بر اساس نوشته‌های او، آیین یونانیان باستان ریشه در آیین حرانیان و صابئین دارد (بیرونی، ۱۳۹۰: ۲۵۴). بنیانگذار آیین صابئین از هند قدیم در عهد طهمورث برخاسته و مجوس اقدمین در بلخ، قبل از زرتشت با آیین حرانیان وحدت داشته‌اند. از سوی دیگر، ریشه آیین صابئین و حرانیان به هاران بن تارح، برادر ابراهیم پیامبر، در عهد قدیم میرسد (همان: ۲۵۳).

نکته‌ی مهم که باید به آن توجه نمود اینست که اگرچه ابوریحان بیرونی، اشتقاق واژه صوفی را از سوفیای یونانی میدانند اما ریشه همین سوفیای یونانی را به عقیده حکما در هند باستان میرساند. بعبارت دیگر، از نگاه او اصل و ریشه سوفیای یونانی از مشرق زمین و حکمای هند باستان نشئت گرفته است. این گواه آنست که پژوهشگرانی که با مشاهده قول ابوریحان تصور کرده‌اند صوفی در جهان اسلام، چون ریشه در سوفیای یونانی دارد پس سوفیا یونانی اصل است، ندانسته‌اند که بیرونی اصل این واژه را به

حکمای هند قدیم رسانده است. کسی که به نوشته‌های بیرونی توجه کند درمی‌یابد که آیین حرانیان و مجوس و صابئین، با آیین و حکمت هند باستان وحدت دارند. در نتیجه اصل سوفیای یونانی و بتبع آن اصل صوفی و تصوف، بر اساس گزارش بیرونی، بلحاظ جغرافیایی ریشه در مشرق‌زمین، یعنی هند و ایران باستان خواهد داشت.

جستجو در منشأ سوفیای یونانی از لحاظ لغوی

مطلب دیگری که باقی میماند اینست که آیا اصل واژه سوفیای یونانی را باید در زبان یونانی بجوییم یا اینکه از این جهت که با واژه صوفی در متون عربی مطابقت داشته است، باید آن را در میان واژگان زبانهای سامی همچون عبری و عربی و آرامی جستجو کنیم؟ یا اینکه چون اصل سوفیا بر اساس قول ابوریحان بیرونی از هند قدیم نشئت گرفته، منشأ این واژه را باید در میان واژگان زبان سانسکریت در هند قدیم جست؟

بحث تفصیلی در مورد رابطه میان سوفیا و صوفی از لحاظ لغت‌شناسی و پیوند میان واژگان عربی و عبری یا سانسکریت با زبان یونانی، مجال مفصل میطلبد؛ بهمین دلیل در اینجا تنها با توجه به گزارشهایی از منابع و متون گذشته درباره ارتباط اشتقاقی واژگان یونانی قدیم با واژگان زبانهای سامی همچون عبری، اشاره‌ی مختصر به این بحث میکنیم.

زبان‌شناسان مدرن پیوندی میان زبان عربی، عبری و آرامی با زبان یونانی، قائل نیستند، زیرا زبان عربی و عبری از شاخه‌های زبان سامی محسوب میشوند و زبان یونانی و اوستایی و سانسکریت و فارسی از شاخه‌های زبان هندواروپایی قلمداد شده‌اند. در پژوهشهای مدرن، رابطه فرهنگی، زبانی و آیینی ادیان ابراهیمی با ادیان باستانی قدیم در هند، یونان و ایران و مصر قطع شده و سیر تاریخی و فرهنگی و زبانی ادیان ابراهیمی را کاملاً متمایز از سایر ادیان کهن در نظر میگیرند.

جلال‌الدین همایی در پاورقی مصباح الهدایه از قول زکی مبارک، مؤلف کتاب التصوف الاسلامی، در مورد دیدگاه ابوریحان بیرونی درباره اشتقاق لفظ صوفی از سوفیای یونانی مینویسد:

در کتاب التصوف الاسلامی تألیف دکتر زکی مبارک که به سال ۱۳۵۷ هجری قمری در مصر چاپ شده است، خواندم که عقیده استاد را در مقام اعتراض، نوعی از اغراب شمرده است و میگوید از مستشرقین، فون هامر و از نویسندگان معاصر، عبد‌العزیز اسلامبولی و محمد لطفی، از این عقیده

حجت‌الله عسکری‌زاده؛ پیوند میان «سوفیا» و «صوفی» در منابع و متون کهن بر پایه روایت ابوریحان...



بسیار طرفگیری کرده‌اند؛ آنگاه خود می‌گویند که این احتمال بهیچ‌وجه صحیح نیست، زیرا فلسفه یونانی بیشتر جنبه طبیعیات داشت نه الهیات، و از اینرو تازیان فلسفه را به طب و حکمت، و فیلسوف را به طبیب و حکیم ترجمه کردند. اما حکمت روحانی که در تصوف ملحوظ است، بعید مینماید که از سوفیا و فیلسوف یونانی مأخوذ باشد و اگر چنین اقتباسی شده بود، در کتب لغت عربی در جزو لغات دخیله ضبط می‌کردند. وانگهی، چه استبعاد دارد که اصل کلمه سوفیا در یونانی از کلمه صوف عربی گرفته شده باشد، چراکه تصوف از دیرباز در عرب موجود بوده و لباس صوف از زمانهای قدیم علامت تقشف و تنسک شمرده می‌شده است و شاید که تصوف عربی اساس مسیحیت شده و لفظ صوف به معابد یونانی سرایت کرده باشد (کاشانی، ۱۳۶۷: ۶۷).

تبيين مطلبی که همایی از زکی مبارک نقل می‌کند، از دو جهت اهمیت دارد: اولاً، این دیدگاه که چون سوفیای یونانی بیشتر جنبه طبیعی داشته، با صوفی در جهان اسلام که بیشتر الهیاتی و عرفانی است، ارتباطی ندارد، تبیینی دقیق نیست، زیرا در متون قدیم یونان و روم، سوفیای یونانی در منشأ خود به الهیات و اساطیر متصل است و فیلسوفان بزرگی همچون ارسطو، اصل سوفیا و حکمت را در پیوند با الهیات و حکمت قدیم میدیدند. از طرف دیگر، بزرگترین صوفیان و عارفان همچون ابن عربی، اصل و اساس حکمت و سوفیای یونانی را همان طریق صاحبان کشف و شهود میدانند. بهمین دلیل از نظر عرفا روح حکمت و حقیقت سوفیای یونان، در ادامه طریق انبیای سلف و اولیا و صاحبان کشف و شهود بوده است.

ثانیاً، ابوریحان بیرونی اگرچه صوفی را مشتق از سوفیای یونانی میدانند، اما اصل و منشأ سوفیا را با حکمت هند باستان پیوند میدهد و همانطور که بیان شد، متون کهن هند - مانند اوپانیشادها - سراسر از مطالبی است که با عقیده وحدت وجود عرفا و صوفیان بزرگ اشتراک دارد. از اینرو بنا بر قول ابوریحان بیرونی، منشأ روحانیت صوفی را باید در روحانیت حکمای قدیم هند باستان جستجو کرد. از سوی دیگر، مستندات تاریخی آثار بیرونی نشان میدهد که آیین صابئین و حرانیان با آیین هند قدیم و ایران باستان و آیین و حکمت مجوس و زرتشت مرتبط است. بهمین دلیل از این منظر، ارتباط زبانی میان واژگان عربی و عبری و آرامی با زبان یونانی و ایران باستان و هند و مصر قابل درک

است. این رویکرد پژوهش در دنیای مدرن است که ارتباط زبانی و لغوی میان خانوادهٔ زبان سامی با شاخه هند و اروپایی را انکار میکند، درحالیکه در منابع و متون کهن، مطالب و گزارشهای متعددی از پیوند تنگاتنگ میان زبان یونانی و زبانهای سامی حکایت دارد.

اوزیوس قیصری^۱، از علمای مسیحی قرن چهارم میلادی، در تاریخ‌نگاری خود میگوید: یونانیان تا قبل از زمان کادموس^۲، خط و الفبا نداشتند و بهمین دلیل آثار کهن خود را نمیتوانستند ثبت کنند. کادموس اولین کسی بود که الفبای فینیقیان را به سرزمین یونان آورد و خط و نوشتار را به آنها معرفی نمود. بهمین دلیل اصل الفبای یونانی به الفبای فینیقی برمیگردد. او برای تأیید این دیدگاه، قول افلاطون در کتاب تیمائوس را می‌آورد. افلاطون در کتاب تیمائوس میگوید: زمانیکه سولون (یکی از حکمای هفتگانه مشهور یونان) به مصر رفت تا علوم و حکمت را نزد کاهنان مصری بیاموزد، کاهنان مصری به او گفتند که شما یونانیان مانند کودکی هستید که از تاریخ گذشتگان خود بی‌اطلاعید! آنگاه کاهن مصری تاریخ آتن در دورانهای کهن را برای سولون نقل میکند (Eusebius, 1903b: p. 1).

همانطور که میدانیم فینیقیه قدیم که بلحاظ جغرافیایی با منطقهٔ فلسطین و لبنان و سوریه امروز مطابقت دارد، محل زندگی پیروان ادیان ابراهیمی در عهد عتیق بوده و همانطور که در متون قدیم آمده است، حرانیان و فلسطینیان و بنی‌اسرائیل و صابئین، پیوندی خاص با این منطقه داشته‌اند. چارلز رولین، مورخ فرانسوی قرن هفدهم میلادی، در کتاب تاریخ باستان - که بر اساس منابع و متون تاریخی کهن، سرگذشت اقوام مختلف مصر، آشور، ماد، فارس، کارتاژ، بابل، یونانیان و مقدونیان - را شرح داده، بیان میکند که بر اساس دیدگاه اکثر علما، آن حروف و الفبای فینیقی (یا سوری) که کادموس به یونان آورد، همان حروف عبری بوده است، زیرا در آن زمان عبرانیان گروهی کوچک بوده‌اند که با نام کلی سوریه‌یی‌ها معرفی میشدند (Rollin, 1873: p. 63).

۵۳

چنین مواردی نیز مؤید قول ابوریحان بیرونی دربارهٔ ارتباط و پیوند میان سوفیا و صوفی است و ما باید ریشهٔ ارتباط سوفیای یونانی با صوفی در جهان اسلام را فراتر از تاریخ تصوف پس از اسلام بدانیم؛ این پیوند ریشه در ارتباط میان یونان باستان و ایران قدیم و هند دارد.

1. Eusebius of Caesarea
2. Cadmus



حجت‌الله عسکری‌زاده؛ پیوند میان «سوفیا» و «صوفی» در منابع و متون کهن بر پایهٔ روایت ابوریحان...

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

ارتباط لفظی و معنوی سوفیای یونانی با صوفی، بر اساس قول بیرونی و متون و منابع کهن، به اصل حکمتی بازمیگردد که ریشه در تعلیمات ادیان و انبیای سلف دارد. این حکمت، بر اساس گزارش صاحبان کشف و شهود و حکمای اشراقی، سلسله‌وار و بهم متصل بوده و از طریق حکمای هند قدیم و ایران باستان به حکما و فیلسوفان یونان رسیده است؛ حکمای هند و ایران نیز با ادیان و مذاهب حرانیان و صابئین و آیین مجوس ارتباط پیدا میکنند. همچنین در این منابع، از تأثیر انبیای بنی‌اسرائیل بر آیین زرتشت و مذهب ایرانیان باستان سخن به میان آمده است. بر اساس منابع قدیم یونانی و رومی نیز سوفیا و حکمت، ریشه در اسطوره‌ها و خدایانی همچون هرمس دارد که در اعماق تاریخ زندگی میگردند. عرفا و صاحبان کشف و شهود همچون ابن‌عربی، نیز ریشه عرفان و صوفی را به تعلیم انبیای سلف و اولیا میرسانند و معتقدند این حکمت همان علم نبوت است؛ حکمتی که حاوی اسرار الهی است و انسانهای قابل و مستعد میتوانند این اسرار را دریافت کنند. بنابراین، برخلاف رویکرد غالب پژوهشهای دوره مدرن که اصل سوفیا و فلسفه یونان را در عبور و گذشت از تعلیم ادیان کهن و دوره اسطوره‌یی میداند، منابع و متون کهن یونانی و شرقی نشان میدهد که این حکمت و فلسفه ریشه در مراحل ابتدایی پیدایش بشر و اعماق تاریخ دارد که سلسله‌وار توسط حکمای هند، ایران، مصر و بین‌النهرین به دوره‌های بعد منتقل شده است.

منابع

- ارسطو (۱۳۹۲) متافیزیک (مابعدالطبیعه)، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، تهران: حکمت.
- بیرونی، ابوریحان (۱۴۰۳ق) تحقیق ماللهند، تصحیح احمد آرام، بیروت: عالم‌الکتاب.
- _____ (۱۳۹۰) آثار الباقیة عن القرون الخالیة، تصحیح عزیزالله علیزاده، تهران: فردوس.
- جهانگیری محسن (۱۳۷۵) محی‌الدین ابن‌عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، تهران: دانشگاه تهران.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۷۲)، مآثر الملوک؛ بضمیمه خاتمة خلاصة الأخبار و قانون همایونی، تصحیح هاشم محدث، تهران: رسا.
- _____ (۱۳۸۰) حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۱، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: خیام.
- سجادی، سیدضیاء‌الدین (۱۳۸۸) مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، تهران: سمت.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (۱۳۷۲) مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح هانری کربن، نجفقلی حبیبی و سیدحسین نصر، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

شهرزوری، محمد بن محمود (۱۳۷۲) شرح حکمة الاشراق، تحقیق حسین ضیایی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۸) تاریخنامه طبری، ج ۱، ترجمه محمد بن محمد بن بلعمی، تصحیح محمد روشن، تهران: سروش.

عسکری‌زاده، حجت‌الله (۱۴۰۰) «حکمت زرتشتی و آیین مجوس در منابع قدیم یونان و روم»، فصلنامه تاریخ فلسفه، سال ۱۲، شماره ۲، ص ۱۷-۳۴.

کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۸۸) تاریخ فلسفه، ج ۱، یونان و روم، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتویی، تهران: علمی و فرهنگی.

_____ (۱۳۹۳) تاریخ فلسفه قرون وسطی، ج ۲، ترجمه ابراهیم دادجو، تهران: سروش.

کاشانی، عزالدین محمود (۱۳۶۷) مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: هما.

گاتری، دبلیو کی. سی. (۱۳۷۵) تاریخ فلسفه یونان، ج ۱، ترجمه مهدی قوام صفری، تهران: فکر روز.

ملاصدرا (۱۳۶۶) شرح اصول کافی، تصحیح محمد خواجوی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

_____ (۱۳۷۱) عرفان و عارف‌نمایان (ترجمه فارسی کسر اصنام الجاهلیه)، ترجمه محسن بیدارفر، تهران: الزهرا.

نصیری، علی‌اکبر؛ محمدرضاخانی، مریم (۱۳۹۵) «بررسی تطبیقی وحدت وجود و موجود از نظر ابن‌عربی و اوپانیساده»، فصلنامه مطالعات شبه قاره، دانشگاه سیستان و بلوچستان، شماره ۲۶، ص ۱۲۷-۱۴۸.

همایی، جلال‌الدین (بی‌تا) غزالی‌نامه، تهران: کتابفروشی فروغی، چاپ افست مروی.

Interlinear Bible.
The Apostolic Bible Polyglot (2006). trans. by C. Vanderpool. Apostolic Press.
<https://biblehub.com/interlinear/apostolic>
 Aristotle, (1924). *Metaphysics*. ed. by W. D. Ross, Oxford: Clarendon Press.
 Cicero, (1841). *On the Law (de Legibus)*. Translated from the original, with dissertations and notes in two volumes by F. F. Barham (1808-1871). London: Edmund Spettigue. <https://topostext.org>
 Diogenes, L. (1925). *Lives of the Eminent Philosophers*. trans. by R. D. Hicks. Cambridge: Harvard University Press.
 Eusebius, (1903a). *Preparation of the Gospels*. trans. by the Rev. Edwin Hamilton Gifford, <https://topostext.org>.
 _____, (1903b). *Chronography*. trans. by R. Bedrosian from the only surviving version. <https://topostext.org>
 Graham, D. W. (2010). *The Texts of Early Greek Philosophy the Complete Fragments and Selected Testimonies of the Major Presocratics*. Part I. Cambridge University Press.
 Liddell, H. G. (1882). *Greek English Lexicon*. American Book Company.

۵۵

سال ۱۳، شماره ۳
 زمستان ۱۴۰۱
 صفحات ۵۶-۳۳



حجت‌الله عسکری‌زاده؛ پیوند میان «سوفیا» و «صوفی» در منابع و متون کهن بر پایه روایت ابوریحان...

- Plato (1903). *Platonis Opera*. ed. by J. Burnet. Oxford University Press.
- Pliny the Elder (1855). *The Natural History*. (Books 12-37), trans. by H. T. Riley (1816-1878). & J. Bostock (1773-1846). First published 1855, text from the Perseus Project, licensed under a Creative Commons Attribution-Share-Alike 3.0 U.S. License.
- Plutarch of Chaeronea (1878). *Quaestiones Convivales or Symposiacs the Moralia*. ed. by W. W. Goodwin. <https://topostext.org>.
- Rollin, C. (1873). *Ancient History of the Egyptians, Carthaginians, Assyrians, Babylonians, Medes and Persians, Grecians, and Macedonians*. vol. 1, Cincinnati: Applegate, Pounsford & Co